

## نوای معارك

نوای معارك که سر ازین شماره در مجله آریانا حصه حصه گرفته میشود یکی از نسخ قلمی قیمتداری است که راجع به وقایع تاریخی افغانستان در قرن ۱۹ مطالب سودمندی دارد (۱) مؤلف کتاب مولانا میرزا عطاء محمد خان نامی بوده که بیشتر اوقات عمرش در ملازمت حکام افغانی در شکارپور گذشته و مدتی را هم در قندهار و کابل و پشاور گذرانیده است کتاب بقلم پسر مؤلف میرزا محمد حسن خان تحریر و کتابت آن بتاريخ ۲۵ جمادی الثانی سال ۱۲۷۱ هجری قمری به اتمام رسیده است. نسخه (نوای معارك) اصلاً برای کتابخانه ریاست مستقل مطبوعات خریداری شده و مدتی در آن کتابخانه بود. برای اینکه چنین نسخ نایاب محفوظتر باشد در اثر خواهش و پیشنهاد ریاست موزه کابل کتاب مذکور حالا به کتابخانه موزه تعلق گرفته و نقل آن حاضر شده است که به کتابخانه مطبوعات سرده شود. چون بنای تاریخ معاصر برای این گونه مدارک استوار است انجمن تاریخ در نظر گرفته است که علاوه مقالات مجله هزار نسخه علیحده هم از آن طبع کند.

(انجمن تاریخ)

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیاس بی قیاس که احتشام افهام و سیاه اوهام علوم بر آرایان کشور دانش و کما در تسخیر اقلیم ثنائش هرچندی بیای نوسن ادراک در عرصه بلاغت دویدند بجز هزیمت غنیمت نیافتند، و شکر سعادت لباس که چابک سواران عرصه بینش و افضال در میدان سفاکش بسمند فصاحت و توهم ترکتاز بسیار نمودند بغیر گوی و اماندگی و حیرانی نباختند، مر بادشاه علی الاطلاق را که در ملک بی نیازی کوس لب الملك نواخته در خور ولایق است که مپارز ارادتش سیاه ظلمت لیل و نهار را بدوده تیغ صبح منهزم گرداند، خداوندی که از روی صنع کامله و حکمت شامله وجود مخلوقات را از عدم برفرس وجود سوار نموده قامت استعداد هر یک را از جباخانه عنایات بیغایات باصلاح گونا گون کمالات صوری و معنوی آراسته چنانچه دیده را جوشن نظر و بینائی پوشانده و کمان گوش را به ترکش راست شناوائی پرتاب ساخته و اوای زبان را در میدان دهان بسکلام نطق و بیان برافراخته و تیغ دل را بجواهر اسرار حقایق و معانی آراسته و بدر اسیر دادودش

(۱) آقای غبار تحت عنوان «نسخه قلمی کمنام» مقاله‌ای راجع به معرفی این اثر نوشته اند که به دو حصه در دو شماره (۷۴) و (۷۵) مجله آریانا نشر شده است.

آموخته ، ویای را کشف کیمخت چابک روی و خوش رفتاری پوشانده که از طی طریق نیکو کاری بازماند ناصری که بدون سیوف عنایتش ابواب فتح فیروزی بر چهره حال معر که آریان عالم وغانگشاید حارسی که تاسیر حمایتش نکردد از شمشیر اندازی اعدائی هرگز اعضای راحت احدی بزخم کاری مبتلا نکردد مالک الملکی که تارقم تونی الملك من تشاء از دیوانخانه عاطفتش بنام یکی از خاکبان نکارش نکردد هرگز از وصال معشوقه مملکت و حکمرانی هم آغوش نشود و اگر توفیق و قبیح تنزع الملك من تشاء از مستوفیان جلالش بنام تخت نشینان اقلیم سلطه و کامرانی شرف نفاذ نیابد هر آینه دو باره دستیاب ولایت خلافت نگرددیده آواره دشت ادبار و حیرانی بوده دم بدم در بیچ و تاب غم و الم بوده باشد ، عزیزی است که هر گاه منشور سعادت ماثور از جراند تعزمن تشاء با سم کسی از سعادت مندان ازلی صدور یابد هر آینه پیوسته بغلاع فاخره عزت و برتری سرفرازی یافته از جام جهان نمای جمشید اعتبار و عزت جرعه نوش بادیه حرمت و اقتدار گردد ، غیوری است که گردن فرازان استکبار را بحکم تذل من تشاء قلاده خواری و ذلت در کردن راحتش انداخته خوار و بیمقدار سازد ، غفوری است که به مقتضای کریمه ربنا فاغفر ذنوبنا و کفرهنا سیاتنا عسا کر عصیان و سیئات را با فواج

رحمت بیغایت منهزم گردانیده ، نظم و  
چو خورشید فضلش نمایان شود  
کریم است و بخشنده هر گناه  
ز جودش بود مدعا روستفید  
کنه همه خفاش پنهان شود  
بود بر کنه لطف او عذر خواه  
نرفت از درش هیچکس نا امید

جل جلاله عم نواله اعظم شانه در بیان نعت او رنگ آرای نبوت و سروری صدر نشین مسند رسالت و پیغمبری اعنی احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین . نعت و ثنای بی انتهای که جوش عقل و هوش سروران کامل عبارات دانائی و ذکا در تلویح تنایش هر قدر که بیایی فکر و خیال ترددات بسیار نمودند بجز و اماند کسی قدمی پیش نرفتند و جنود فهم و ادراک مهتران اقلیم بلاغت و بینائی در توضیح تنایش هر چند به قوت حافظه و وهم داد مردانگی و جولانگری دادند سواى شکست فاحش نقشی دیگر نزدند خاصه آن سروری را سزد که از کارخانه عنایت ایزد یسگانه خلعت فاخره کریمه لولاک لیا خلقت الافلاک بر قامت استعداد آن شفیع قیامت برهانی است ساطع بیت .  
گـر و جود او نمیشد واسطه تا ابد بودی جهان بواسطه

شافعی است که از دیوانخانه عنایت نامتناهی طغرای غرای ( و ما ارسلناک الارحمة للعالمین بر شفاعت عالم و عالمیان دلیلی است قاطع که در بازار محشر بجز نقد شفاعتش متاع نجات و دستکاری نخواهد خرید ، فافله سالاریست که بجز رهبری خضر سعادتش و اماندگان صحرای ضلالت و کمراهی بسر منزل اقلیم هدایت و نیکو کاری نتوانند رسید ، پشت و پناهی است که مستغرقان طوفان دریای عصیان و شرمساری را بدستبازی صلاح عنایت و عطای از جزر و مد قلمزم رستخیز بساحل شفاعت کامیاب گرداند - بیت -

نسکین ختم رسالت محمد عربی  
اگر نه واسطه روی موی او بودی  
امید گاه بدو نیک احمد مختار  
خدای خلق نکفتی قسم به لیل و نهار  
صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم

در بیان توصیف و ثنای نیران اعظم برج امامت و سروری ماه تابان  
 فلک هدایت و رهبری اعنی جناب اصحاب کبار رضوان الله تعالی علیهم اجمعین )  
 الوف تجلیات زا کبیات که افواج بحر مواج فارسان مضمار علم و دانائی درصی  
 مسافت توصیف و بیانش بعداد اندیشه و قلم تیز رقم هر قدر که راه رفتند بسر منزل  
 انتهایش نرسیدند، و صنوف تعظیمات و تسکریات که دسته دسته عسا کریکه تازان هرصه  
 فراست و بینائی در ادای تعریفش بیای خیال و فکر بسیار دویدند بغیر کپکبری  
 گامزن بیان نشدند، مرشهر یاران حق و یقین و سریر آرایان خلافت دین متین را لایق  
 و سزاوار است که هر یک رکن رکن فسر امامت و سروری و مفتاح ابواب حصار خلافت  
 و پیغمبری میباشد که از کارخانه عنایت لسم بزلی خلاع فاخره هر یک بطراز  
 ( محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماً بینهم ) مطرز و منقش و از دفتر  
 خانه عاطفت نامتناهی رقم هر یک به طفرای غرای ( الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و تواصوا  
 بالحق و تواصوا بالصبر ) موشح و مزین و در حدیث است ( اصحاب کالنجوم بایهم  
 افتدیتم امتدیتم ) بمعنی همه یکدل و یک تن اند چو احوال مبین دو که یک قالب اند،  
 رضوان الله تعالی علیهم اجمعین .

در بیان شهسواران میدان و غاچا یک سواران عرصه دشت کر بلا شافغان روز محشر  
 اعنی جناب امامین الشهدین رضی الله تعالی عنهما تنائیکه عسا کر اندیشه و قیاس فرمان  
 روایان ولایت خبیرت و هوشیاری در تسخیر اقلیم ادایش هر قدر که بیای و هم و اندیشه  
 در میدان جو لانگری نمودند راه بسر منزل مدعائی نبردند و تجلیاتیکه جیوش ذی شعوران  
 آکام دل در عرصه ثنای بیانش گرم و رو شدند بانتهای ادایش نرسیدند خاصه آن شهسواران  
 میدان کر بلا و نقشبندان کارخانه شریعت بیضا نوردیده ( مازغ البصر و ما طغی ) سرور  
 سینة البودة فی القربی را درخور و سزاوار است ، نظم :

نوباوه نهال ریاض بیمبر اند	دردانه یسکانه زهرای از هر اند
در اند و گوشواره عرش معظم اند	نور اند و نور دیده خورشید انور اند
در ارتفاع منزلت از جمله کائنات	بالا تر اند در شرف از حصر برتر اند
از خلعت علوم نبوت مزین اند	وزنکته نسیم ولایت معطر اند
معصوم مطلق اند و جگر گوشه رسول	یاک از همه معاصی طیب مطهر اند
ار افتخار لحمک لحمی مشرف اند	وز امتیاز دمک دمی مفخر اند

رضوان الله تعالی علیهم اجمعین .

متحرك ساختن سلسله التماس در خدمت با برکت نوازندگان قانون بلاغت و سخن وری  
 و نغمه طرازان ساز فصاحت و ننگه پروری در باب عیوب پوشی این ذره بیمقدار بر فارسان  
 مضمار بصارت و بینائی و بسکه تازان عرصه فراست و دانائی که بر رهبری خضر ادراک و  
 دانش بسر منزل مدعا رسیده اند ظاهر و هویدا است که انهزام جیوش نفس و عصیان از استعداد  
 عسا کر فیروزی مآثر عبادت حق جل و علی شانه تیسر می پذیرد، وانکسار جنود ضلالت  
 و طغیان از استعانت سیاه نصرت انقیاب اطاعت و متابعت حضرت رسالت پناهی محمد مصطفی

صلی الله علیه و آله و سلم محصل میگردد ، بناه علی هذا بر را کبان سمند آدمیت که بشریف شریف (واقف کرمانا بنی آدم) ممتاز و سرفرازند لازم و محتتم است که اوقات حیات مستعار را بتر کتاز کوچه بازار بوالهوسی ننگذرانده با کتساب بندگی و عبودیت حق سبحانه تعالی جلشانه و عم نواله و متابعت محمدی (س) کوشیده و متاعیکه موجب رستگاری عقبی بوده باشد بسعی دلال اعمال صالحه از بازار دنیا بیوفاء که (الدنیا مرزعة الاخره) میباشد خریداری نمایند که فردا در چهارسوق بازار محشر از بی برگی و بی متاعی عمل نیکو گونه خجالت و زردروئی نکشند و از استیلا عسا کر عصیان و خطا کاری در میدان روز جزا هزیمت انفعالی نخورند «سعدی» .

د ای تهی دست رفته در بازار  
د بر کعبی بیگور خویش فرصت  
د ای که پنجاه رفت و در خوابی

نرسمت بر نیاوری دستار  
کس نیارد ز پس تو پیش فرصت  
مگر این پنجره در یابی

فی الجمله این را کب سمند جهالت و نادانی و فارس فرس هیچمدانی بمقتضای خیال بشری از ترك تاز این داستان ها اوقات عمر عزیز خود را ضایع نمودن و از نغمه طرازی این مقامات خارجی فانون مسخرگی و ریشخندی برخوردار کردن است و بگو شمالی نوازندگان کمانچه این فن تن در دادند از آنجا که گوشه کبران برده اصول سخن وری و آهننگ نوازان چنگک نکته بروری که همیشه در مقام برده بوشی مخالف نوایان سخن طرازی ثابت قدم میباشد چشم آن دارم که هر گاه این نغمه هیچ بوج که چندان خوش کلامی ندارد بگوش عاطفت نبوش اصغای فرمایند و یا جرعه چند از می افداح این اوراق بطلانه برکشند توقع که از عنایت سرخوشی نشاء عنایت و عطای بختی نیر داختمه مینور دارند که .

د فکر هر کس بقدر همت او است و از کوزه همان برون تراود که دروست

چون این جرعه نوش باده بی گمانی اگر چه روزی چند در میخانه خدمت و ملازمت مغموران صهبای ریاست و حکمرانی بسر آورده خصوصاً در ملک شکارپور در ایام بهارستان جوانی در اکتساب هنر انشاء بردازی سبار و هر حاکمی که سرشار رحیق حکومت و کامرانی میکردید این درد آشام قدح خاکساری از می تقرب و ملازمتی هر یکی آنها جرعه نوش باده منشی گری شده از مینای ضمیر که مهبط اسرار حقایق و معانی است صهبای فرخ افزای انشاء در ساغر قرطاس تحریر می انداختم و جواهر زواهر املا در سلك رشته تسطیر منتظم می نمودم و نیز اوقاتی چند بحسب قسمت آبخورد که (قید الماء اشد من قید الحديد) است سیار بوستان مسافر ولایت خراسان هرات خلد آیات و قندهار و کابل و پشاور گردیده بعضی تسویدات از وقوعات خراسان و مقدمات شده شجاع الملك که بفحوای تنزع الملك من تشاء از مملکت سلطنته آواره شده بود و غیره و فوعات که بچشم خود دیده بودیم هر آینه نکاشته کسک خیال گردیده بود همچنان متفرق و پراکنده افتاده بودند لیکن از بس اندیشه های معاش روزگار که روندگان طریق حیات و زندگانی را اولاً انتظام این سلسله معاش ضرور بلکه محتتم است وقت فرصت بدست نمی افتاد که

تسويدات مذکور را مجموعه و در سلك تحرير منتظم نموده شود در حال هم اگر چه چندان دلجمعی و معشوقه رفاه هم آغوش نبوده و بر طبق مضمون :

« پریشان میکنند اندک غمی طبع سخنور را      که يك مو بهر تشویش دعاغ خامه بس باشد »

لیکن حسب الفرموده عالیجاه رفیع جایگاه عنوان رساله دانش وری دیباچه بلاغت و خرد وری امیر امراء العظام نادره الایام جناب اسبویک صاحب بهادر کلسکتر شکارپور که باری سخن شناس معنی فهم بود اتفاق تحریر تسويدات مذکور افتاده و دیگر التماس بخدمت صدر نشینان او رنگ سخن وری و سریر آرایان دولت حکمرانی آنکه اگر چه الحق مر سخن حق تلخست با وجودیکه از اظهار مطلب نفس الامر از حسن و قبح در عبارات لحاظ بسیار نموده ایم که مبادا آزرده کسی طبیعت بز رگان شود اما اگر در جانی کدام نوای مخالف بی ادبی از قانون قلم سرزده باشد امید که از راه عنایت و عطای به عفو عطا پرداخته در مقام خشم و خفگی نیایند که در نزد بزرگان و الامنش عضو متعذر امر ادناست بهر صورت خوب و خراب عزل و نصب ادبار و اقبال غم و شادی روزگار دنیای بی وفا همه در گذر است و بر طبق مضمون بیت :

« عالم همه سر بسر خیال است خیال      هر نوع خیال اگر کنی میگردد »  
 « تانیست نگردی ره هست ندهند      این مرتبه از همت بست ندهند »  
 « تا شمع صفت بسوختن تن ندهی      سر رشته روشنی بدست ندهند »

چون سر مستان باده عرفان تمام مال و اسباب جهان دنیا را بوجود یشیزی تصور ندارند که بگذاشته اتقیما برداشته اشقیاست هر که طالب اوست ذلیل ، اهل عبرت را این دلیل ،  
 قل متاع الدنيا قليل .

در بیان نواختن کوس سلطه هر یک از سلاطین نامدار و خواقین بلند افتدار از ابتدای باد شاه لغایت عزل سلطه محمود شاه خلف شاه تیمور نشان علیه الرحمه و الغفران برای اخبار جوانان و دانش و بینش مخفی و مستور نماند که در سنه یکهزار و یکصد و شصت هجری بندگان خلد آشیان نادر شاه باد شاه بموجب حکم صاحبان فضا و قدر از تخت حیات سلطنت برخاسته سیار بوستان سرای آخرت گردید . بعد بندگان احمد شاه باد شاه جلوس فرمای تخت سلطنت و شهر یاری بموجب فرمان آن شهریار سلطه کونین گردید . تا مدت بیست و چهار سال لغایت سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و چهار هجری گیلچین ریاض دولت سلطنت و کامرانی بوده بعد از تند باد اجل برگشت و بار نخل حیات احمد شاه بادشاه فرور بخت بدار السلطه ( کل شی یرجع الی اصله ) رخ نهاد شدند بندگان تیمور شاه بادشاه از اشاره عنایت باد شاه اقلیم لم یزل و لا یزال جرعه نوش باده سریر سلطنت خراسان جنت نشان گردید . تا مدت بیست و یکسال لغایت سنه یکهزار دو صد و پنج هجری سرخوش نشاء باده سلطنت و کامرانی بوده آخر از دست ساقی اجل جرعه از می وصال چشید . من بعد آن بندگان زمان شاه باد شاه زینت افزای او رنگ بجا شاهی گردید . تا مدت ده سال لغایت سنه یکهزار و دویست و یازده هجری شاه زمان شاه هم آغوش شاهد سلطه بوده به آرایش

خط و خال چهرهٔ عروس سلطنت پرداخت وقتیکه شاه مدوح بفرور دولت سلطنت چند امرای سردار پاینده خان و غیره سران الوسات را بقتل رسانیده بعد از بی اتفاقی اولوسات رخنه زوال در اساس سلطنت زمان شاه افتاده و بعد گذشته شدن سردار پاینده خان وزیر فتح خان خلف سردار مذکور طرف ایران زمین رفته بندگان شاه محمود شاه را آورده بصلاح و صواب اتفاق الوسات شاه محمود شاه مستقر سریر دولت خلافت گردیده زمان شاه بادشاه را تمامی امرای از تخت سلطنت انداخته واسیر و دستگیر نموده از نوک بیشتر می بهارنش از ساغر دیده اش بر زمین کوری ریخته نا بینای ساختند و محمود شاه دفعه اول مدت سه سال لغایت سنه یک هزار دویست و هشتاد و هجری رایات عالیات جاه و جلال در عرصهٔ سلطنت برافراخته بود از نا محمودی بغت لوای سلطه محمود شاه سرنسگون شده بندگان شاه شجاع الملک جنوس فرمای تخت سلطنته گردیده تا مدت هفت سال لغایت سنه یک هزار و دویست و پنجاه هجری شاه شجاع الملک کوس دولت سلطنت مینواخت چنانچه شاه شجاع الملک در سنه یک هزار و دویست و بیست و یک هجری اول مرتبه با وزیر شیر محمد خان باحشم و سامان بادشاهی بجهت گرفتن مالیات سند از امیران سند رونق افزای ملک شکارپور و در باغ شهزاده منزل انداز گردیده که در آن سال تولد شاهزاده محمد تیمورشاه در باغ مذکور بمذ آب ورنسک خوبی گردیده که در شکارپور نوبت نوازی و چراغ بندی سه روز متواتر نمودند بعد از دو سه ماه امیران سند ادای مالیات سند نموده و تحایف نفیسه پیشکش ساخته شاه مدوح را از حسن خدمات و فرمان برداری و اطاعت خود بسیار خشنود ساختند بعد شاه شجاع الملک از راه دیرجات و دور بنو نهضت فرمای و گلچین ریاض سلطنت و کامرانی کابل گردیده تا مدت چهار سال در کابل سرخوش باد عیش و فرمان فرمائی بوده بعد امیران سند البته در ادای مالیات مقرره تسکاسل ورزیدند باز در سنه یک هزار و دویست و پنجاه هجری شاه شجاع الملک از کابل متوجه پشاور و در حین نزول اجلال پشاور وزیر شیر محمد خان را جهة تسخیر کشمیر جنت نظیر مع حشم مامور نمود و خود بدولت ایام زمستان در پشاور بانقضا آورده در موسم بهار باز بهار افزای کابل گردیده و عابجهای سیادت پناه زبده العلماء مبروا عظم که باستصواب وزیر شیر محمد خان به نیابت کابل مقرر بود چون سید معظم الیه که سر حلقهٔ علماء و عرفای بود لسکهای مردم از خاص و عام حلقه مریدی سید موصوف در گوش جان داشتند و شاه شجاع الملک همیشه از او خایف بود در آنوقت آتش جنگ و جدال بین اهل سنی و شیعه شعله ور گردیده بسیاری از طرفین مقتول شده آخر شاه موصوف بزلال تدبیرات انطفای نوایره جنگ جدال نموده در اول موسم زمستان از کابل نهضت فرمای احمدشاهی و در باب هلاکت مبروا عظم بدوم اهل تشیع فهمایش نموده بود چون شاه مدوح داخل قندهار گردیده ما بین شیعه و سنی باز جنگ عظیم واقع شده آخر مبروا عظم شربت شهادت نوش نموده مردم شیعه سر او را حسین وار در نیزه علم ساخته یزید کردار آن طرف احمدشاهی و جانب شاه شجاع الملک فرستادند بعد شاه موصوف از احمدشاهی مع وزیر اکرم خان و سردار فتح خان در سنه یک هزار و دویست و پنجاه هجری رونق افزای شکارپور و در باغ بدل خان نزول اجلال فرمودند امیران سند باز کتاب اخلاص و فرمان برداری

کشاده باب باب انقباد و اطاعت نزد پادشاه ممدوح خوانده چیزی ادای مالیات و پیشکش های لایقه نظر گذار شاه و وزراء و امرای شاه نموده و عالیجاه نواب و لای محمد خان نعاری که بیشتر بی نظیر . . . امیران و والیان حیدرآباد بود تا ادای مالیه بطریق بر عمل بر کاب پادشاه نادیره غازی خان حاضر بود و نواب مذکور در دیره غازی خان تمام و کمال ادای مالیات نموده و از پیشگاه سرکار اشرف بغلای فخره سرفرازی یافته و نقد ترخیص بدست آورده راجع بمسکن مالوفه سند و سردار فتح خان در عرض راه دیره غازی خان با اولیای دولت در مقام مخالفت آمده از آنجا بعه عمل و فعله خود از راه بوری روانه احمدشاهی گردیده و امنای دولت بقطع منازل تشریف فرمای پشاور شدند و وزیر شیر محمد خان که بموجب امر جلیل القدر اولیای دولت مامور کشمیر بوده خطه کشمیر بی نظیر از عالیجاه سر دار عبدالله خان السکوزی گرفته به سردار عطا محمد خان بامبزمی عطای نمود و خود وزیر شیر محمد خان بعد انتظام مهم کشمیر پیش از ورود شاه شجاع الملک در کابل رسیده و از شهید شدن مرحوم میر واعظ که نایب در کابل بود بسیار اشکبار گردیده و این حرکت ناصواب شهید شدن مرحوم میر واعظ از دست شیعه گمان دیده و دانسته از شاه ممدوح دانسته و در ساعت جمع آوری عسا کر نموده بزم مقابله شاه شجاع الملک از کابل روانه پشاور و در مقام تهکال تو تو پشاور رسیده بمقابله و مجادله شاه ممدوح بر داخت از قضا قادر لایزال وزیر شیر محمد خان و پسرانش و خواجه محمد خان و شهینواز خان و غیره امرای در جنگ کشته شدند پادشاه شجاع الملک هم آغوشی شاهد فتح و فیروزی گردیده چند ایام در پشاور مسکنت نموده درین اثنا وزیر فتح خان بندگان محمود شاه را باز بر تخت سلطنه جلوس داد و اجتماع قشونات و ایلات والوسات نموده از احمدشاهی روانه کابل و از کابل عازم پشاور و چون در مسکن غنهرسید و پادشاه شجاع الملک معر که آرای مقابله گردیده چنانچه مابین شاه موصوف و وزیر فتح خان جنگ عظیم واقع شد از طرف شاه ممدوح وزیر اکرم خان و عالی جاه غفور خان فوفلزی و غیره امرای خاص بقتل رسیدند و نسیم نصرت و فتح در پرچم لوای اقبال وزیر فتح خان از عنایت ایزدی بوزیدن آمده شاه موصوف از میدان معارك گوی جنگ را باخته پس خیزم معر که فرار گردیده و حرم محترم برداشته از دریای اتک عبور نموده بقطع منازل برابر متوجه لاهور گردیده پیش خالصه سنسک ملجای خود ساخت چند مدت در آنجا آسایش پذیر شده و خالصه سهسکه در تعارف و تلافی از هر قسم و رسم از شاه ممدوح خود را معاف و مقصر نداشته فقط .

## در بیان کشته شدن عالیجاه عطا محمد خان بارکنزئی برادر

یار محمد خان از دست سردار سمندر خان بامیزئی در پشاور

و باز آمدن شاه شجاع الملک از لاهور بموجب صلاح و مشورت عالیجاه

سردار عطا محمد خان ناظم کشمیر در پشاور گرفتار شدن

شاه در پشاور بدست سردار سمندر خان و جهان داد خان

از فرار صلاح ناظم مذکور و مجبوس شدن شاه

در کشمیر سنه ۱۲۵۶

شاهین قدم شکسته رقم در فضای این مدعای چنین بال افشان بیان می کرد که اولاً ملک پشاور در تصرف عالیجاهان عطا محمد خان و یار محمد خان و سلطان محمد خان و سعید محمد خان و پیر محمد خان بارکنزئی برادران وزیر فتح خان بوده سردار عطا محمد خان الکوژی ناظم کشمیر عالیجاهان سردار سمندر خان جهان داد خان بامیزئی را از کشمیر مأمور نموده بود که رفته ملک پشاور را از دست عالیجاهان مذکور برادران وزیر فتح خان گرفته در قبضه حکم و عمل خود آورد در پشاور بجمیت عساکر رسیده سرگرم محاربه و مجادله با سرداران پشاور گردیده عالیجاه عطا محمد خان بارکنزئی کشته شده و دیگر برادرانش فرار اختیار نمودند ملک پشاور بدست سردار سمندر خان و جهان داد خان افتاده جرعه نوش باده فتح و پیروزی شدند درین اثناء عرائض سردار عطا محمد خان الکوژی ناظم کشمیر به پیشگاه بندگانش شاه شجاع الملک در لاهور رسید بدین مضمون که همیشه در ایات غالبات شهر یاری اولیای دولت در مبادین معاندین با شعاع نصر من الله و فتح قریب جلوه گریزاد از انبیا که آوارگی سرکار اشرف از دست مخالفین و رفتن در لاهور بر دل صداقت منزل ماهوا بخوان دولت نهایت گوار آمد میخواهم جان ناتوان خود را در کاب اولیای دولت فدای تملود و انتقام از معاندین سرکار اقدس گرفته شود و تاج دولت سلطنت برفرق همایون زینت پذیر گردد آسای دولت از لاهور زود تشریف فرمای پشاور شوند که ملک پشاور در تصرف و احاطه ماست بعد کابل قندهار از دست مخالفین دولت گرفته خواهد شد .

اولیای دولت فریفته نوشتجات سردار عطا محمد خان ناظم کشمیر گردیده از لاهور برآمده داخل پشاور شده چند ایام در پشاور خیال بلوهای پادشاهی می بخت درین اثنا نوشته سردار عطا محمد خان ناظم کشمیر برای عالیجاهان سردار سمندر خان و جهان داد خان رسید که شجاع الملک پدر من کشته او را بهر قسم و تدبیری اسیر و دستگیر نموده بطرف کشمیر بفرستند عالیجاهان مذکور روزی مجلس آرائی نموده در آن مجلس خاص با پادشاه شجاع الملک خربوزه های شیرین تناول می نمودند و از روی ظرافت و استهزا پوست های خربوزه بروی یکدیگر گستاخانه میزدند آخر رفته رفته شاه ممدوح را گرفته اسیر نمودند و از تیغ سلطنت فرود آورده و نظر بند نموده روانه کشمیر ساختند که سردار عطا محمد خان ناظم کشمیر شاه موصوف را در بالا حصار مجبوس ساخت (باقی دارد)